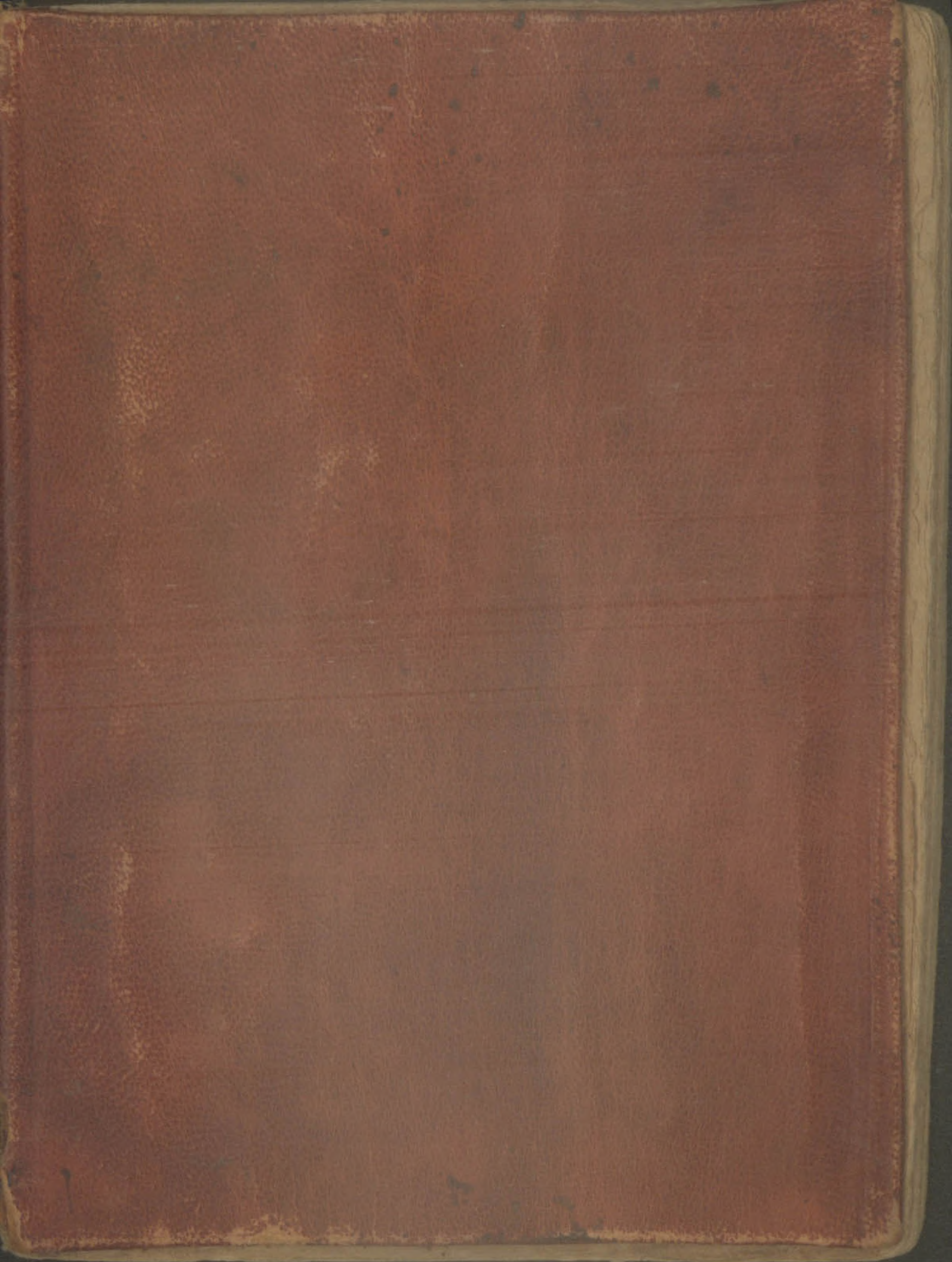
سرو لحد خزان

عارف افغانی

۸۷/۶/۳





كَلِيمُ اللهِ فِي الْقُلُوبِ نِظَامُ الدِّينِ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ

الَّذِي كَانَ عَلِيًّا فِي دَرَجَاتِهِ حَسَنًا

فِي صِفَاتِهِ وَاحِدًا فِي تَجَلِّيَاتِهِ اِلٰهِي

اَبَا الْفَضْلِ فِي اِفَادَتِهِ اِبْرٰهِيمَ فِي

تَسْلِيمِهِ سَدِيدَ الدِّينِ فِي مَحَبَّتِهِ

اَمِينَ الدِّينِ فِي شَرِيعَتِهِ عَلُوَّ الدِّينِ

فِي مَعَارِجِهِ اَبَا اِسْحٰقَ فِي حَقِيقَتِهِ

قُدْوَةَ الدِّينِ فِي رِسَالَتِهِ نَاصِحَ الدِّينِ

فِي وِلَايَتِهِ اَبَا يُوسُفَ فِي وَجَاهَتِهِ

مَوْدُودًا فِي خُلْقِهِ شَرِيفًا فِي نَسَبِهِ

مُقْتَدَا اَهْلِ عِرْفَانٍ فِي مَعْرِفَتِهِ

مُعِينَ الدِّينِ فِي حَدِّ ذَاتِهِ قُطْبَ

الدِّينِ فِي اَحْكَامِهِ فَرِيدَ الدِّينِ فِي

اَنْوَارِهِ نِظَامَ الدِّينِ فِي اَسْرَارِهِ

فِي اَحْوَالِهِ يَحْيٰى فِي اِحْيَاءِ الْقُلُوبِ نَصِيرَ الدِّينِ

بسم الله الرحمن الرحیم

حضرت شیخ نظام الدین اولیا قدس سره موافقت دارد که فرمودند که روزه نفل داشتن کار مریضان و بخل طعام است و نماز نفل گذاردن کار بیکاران است و مسافرت کردن کار سوداگران است و مکه رفتن کار حاجیان و گرسنه را نان دادن کار نان پزان است و مرید بسیار کردن کار جوگیان است و خلافت و مصلا دادن کار سلطانیان است و دستار کار وزیران است و علم خواندن کار بازفروشان است و زهد کردن کار پیرزنان است و باغ و چاه کندن کار باغبانان است و تقوی کردن کار جار ماندن است و نفی و اثبات کردن کار ابکزان است و از خورشت ماندن کار غنیان است و کرامات ظاهر کردن کار ساحران است و خبر مستقبل وادن کار منجمان است و حکایت لب خواندن کار سمرگویان است و راز دل کسی ظاهر کردن کار دیوانان است و بر جا کسی میرانیدن کار راه زنان است و در علم مشهور شدن کار شیطان است و خلق را رجوع کردن و پابوس کنانیدن کار

بتانست وقطب کو باشیدن کار ستارکانست وغوث کو بانیدان کار بزرگش
بنداران وپیغمبری کردن کار کاردارانست وخدائی شدن کار خود پرستانست
وخود نمایانست واز خود رفتن وبیخود بودن وتسلیم شدن کار مردانست اگر سالک
بتواند هزار سال عبادت کند تا بتواند که خدای شود ولیکن بنده شدن بتواند
آمی برابر درویش بتواند که یک ساعت هزار گمراه را بخدا رساند وهزار سالک
گمراه کند ومرده را زنده کند وزنده مرده وخشکی را دریا کند ودریا را خشکی این همه
کار شیخی ودینداری نه کار فقری وراه خدا ای برابر سالکان لذ کار دیگر دارند
راه نامراد واز ارادت پا اراداتی واز وجه بی وجه واز خود با خود تمام در درویشی
درین دو سخن است یکی توکل دوم تسلیم وصفت درویشی آنست که خود در شرع
محمدی صلی الله علیه وسلم چنان بنداد واستوار دارد که کسی خطا نکند
شیخ کچی خواجه محمد سخن خویش گفت ست اگر مردرهی این گفت بس
گفتا که چنان راه شریعت سپرای دوست کانگشت خطا بر سر حرف ننهد کس

ر

چنان راه طریقت سپر وررو کانگشت تو حرفی وگر انگند مس
وخود را از نظر مردم چنان پنهان دارد که ندانند کسی ندانند که این
کیست وصفت او چیست چنانچه خواجه عبد الله غفاری رحمة الله علیه
فرموده که خوش عالمیت نیستی که هر کجا الستی نکنید که کیستی
عاشق وستی اگر بیخود وبیکار باش بیخبر از خویش شو باخبر از یار باش

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم ولا تعسر وتمم بالخیر
سپاس بیقیاس مر خداوندی را که موجودات از پرده
بقضائی بوده در وجود آورده هر یکی را بقدری استعداد وتوانائی
بخشیده وزبان اوصاف آن به ثنائی بیانی خود مستعد گردانیده
ودرود بیعدد وصلوة بیحد بران سلطان الانبیاء وسرور الاصفیاء
سید المرسلین خاتم النبیین خدیو صفوت وصفات بوی غنچه
ریاض فتوت شفیع المذنبین محبوب رب العالمین احمد مجتبی
محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم وبر آل واصحاب او باد اللهم ارنا الحق
حقا وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه اما بعد
شیخ العارفین سید المحققین مالک رقاب حقائق کاشف اسرار دقائق
صدر نشین صاحب مقامات علیه واحوال اعلم العلماء والفضلاء نتیجته
الکرامی وحید عالم کامل فاضل عامل حضرت شیخ عبد الحق مفتی رحم

المرور شیخ عبد الرحمن الجلیل مفتی عرف چشتی طیب الله ثراه
و جعل الجنة مثواه که روزی بعضی یاران و شنوا رسیدند بمجلس آن
میر اعظم حاضر بود که سخنی در سماع و شنیدن سرود افتاده بود
یکی از یاران آن اهل مجلس صاحب دل و وجد کمال و شوق تمام
و ذوق ما لا کلام داشت و رایحه دینی فتح بود آنچه از ورع
که روایات چند در باب سماع و شنیدن سرود میداد اگر او را
باعث تسکین بود بنا بر التماس چند حدیث و روایات که مفتی به
از کتب معتبره مشاهیر بوده ثابت شود در باور و جمع آورده و ترجمه
فارسی بقلم مشکین رقم و خامه عنبرین ارقام ساخته نام این رساله
سرور بی خزان نام نهاده شد تا در محفل دوستان حقیقت و دل آگهی
سخن پروران معرفت موجب عزت دائمی و سبب فرحت افزائی
گردد و بر خاطر هنگام مطالعه این گلبند [illegible] افزائی
این اخبار و حکایت آن روایات مسائل شریف [illegible] یاد

و شاد

و شاد و فرمایند قال الله تعالی فقتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء
عند ربهم یرزقون فرحین یعنی آنانکه در راه مولی خود
محو و فنا بود گردانیده و فاعل حقیقی را اثبات ساخته در عشق آن
مقتول شده مرده اند موتوا قبل ان تموتوا بس آنها شهیدا اگرچه [illegible]
یعنی که با نفس اماره خود جدال نموده اند همچو مرغ بسمل شده اند می جنبند
می غلطند لیکن ایشان مرده اند حیات ابدی یافتند الله تعالی فرحت
روحت نصیب ایشان گردانید قال الله تعالی اعددت شرابا
لاولیائک اذا شربوا سکروا و اذا سکروا طربوا و
اذا طربوا طابوا و اذا طابوا وصلوا و اذا وصلوا لا فرق بینی
و بینهم یعنی خدا تعالی حدیث قدسی میفرماید که پیغمبر صلی الله
علیه و سلم داریم ما شراب برای اولیا شما هرگاه نوش کنند
مست شوند چون مست شوند در رقص درآیند خوش شوند و سماع کنند

چون در رقص آیند غایب شوند چون مست شوند هرگاه غایب گردند
آنگاه وصال من یابند هرگاه قربت وصول حاصل گردانند آنگاه
فرق میان من هیچ نماند قال علیه السلام من لم یهتز علی [illegible]
صفا فهو فاسد المزاج یعنی هرکه گرمی حسن و خوش آواز عاشق
و فریفته نشود یعنی بر جمال مرغوبی که ملاقی از دست [illegible] دور بود
و خوش آواز عاشق و مبتلا نگردد و بر آن [illegible] بود هرکه ازین
انکار آرد او را آدمی نتوان شمرد چنانچه صاحب [illegible] خاقانی
علیه الرحمة میفرماید تو خالی عروس ذهن معانی الا الفاظ [illegible]
زنگ گر نهاد صوفی [illegible] از خم فقهای آن جهان [illegible] احیاء
و فی مطالب المؤمنین والسماع قد یکون حراما محضا و قد یکون
مندوبا اما الحرام فهو لاکثر الناس من الشباب و من غلب علیه
شهوات الدنیا فلا یکون السماع منهم الا ما هو الغالب علی قلوبهم
مکروه [illegible] و قد یکون ۱۲
من الصفا

ناگاه

مگس

من الصفات المذمومة و اما المکروه فهو لمن لا ینظر علی صورة
المخلوقین و لکن یتخذ عادة فی اکثر الاوقات و اما المباح لمن لا
یلاحظ الا التلذذ بالصوت الحسن و اما المندوب لمن غلب علیه
حب الله تعالی و لمن لا یحرک السماع فیه الا الصفات المحمودة یعنی گاهی سماع
محض حرام است و گاهی بود که مباح باشد و گاه مکروه و گاهی مستحب باشد
اما حرام آنست که اکثر مردم از روی جوانی از غلبات شهوت دنیا
در سماع در آیند پس نبود آن سماع لذت ایشان مگر چیزی که آن چیز
غالب بر دلهای ایشان از صفات مذموم یعنی هوای گناه
او را چیزی حاصل نیست و مکروه مر آنکس را بود که بر صورت
مخلوق بجز لذت چیزی در نظر دلی که عادة میکرد او در اکثر
الاوقات منتظر راحت پس سماع او را مکروه بود و مباح کسی

را باشد که در قدس سره خود ملاحظه نکنند و نه معنی او در خاطر گذارند
مگر لذة گیرد بخوش آوازی که اگر از زبان هندوی گیرد بس کو بدا با
مقتضب محبت آن بود که در دل او غلبه عشق و محبت الله تعالی بود و در سماع تحرک
کنند مگر الفقاة محموده فی خزانة الروایات فی کتاب النکاح
اعلم ان السماع مباح لاهله وحرام لغیره واهل السماع من کان
قلبه حیا بالمحمودات ونفسه میتا ای من کان قلبه حیا بالمحمودات
بذکر الله تعالی بشرط النفی والاثبات وکان نفسه میتا عن الشهوات
واللذات الکاذبة وعن جمیع مذمومات یعنی بدرستی سماع کردن
اهل سماع را مباح است و آنهان اهل نیستند آنها را قصد آن
سماع کردن حرام بود اما اهل سماع کسی است که دل خود را زنده
دارد و نفس او مرده بود یعنی که دل زنده باشد باعمال حسنه
که ظاهر و باطن بغیر حضرت الله تعالی خود بذکر نفی و اثبات باطن بغیر
حضرت

حضرة سازد عاشق جل برهاد غیر شانه دیگر در نه آید و قدس سره خود را
پاس دارد و در آئینه جای ننهند غیر را سواء حق در نه آید و از شنیدن
هر صوت بوزیدن باد جنبیدن درخت و آواز هر مرغی ویرا حالتی
پدید آید و مست شود و برقص در آید و سماع کند اما سماع را شرط باید
که آنچه بشنود معنی آن در خاطر انگارد و لفظ کند موافق این آیت
و حدیث و قول مشایخ بسنجد و تصور شیخ خود ملاحظه نماید تا بغلط
و سماع کند انگاه واردات الهی و تجلیات نامتناهی برو متجلی شود
و نفس خود را مرده دارد و از شهوات و لذات دنیاوی و دروغ گفتن
و از جمیع گناه صغائر و کبائر من مفتاح للعاشقین خصال محمودات العلم
والعمل والحیاء والرضا والعفو والرفق والنصیحة والتواضع والمروة
والمدارات والحسبة والشجاعة والسخاوة والعدل والتقوی والورع
والتوکل والصدق وغیر ذالک کذا فی کنز العباد یعنی اهل سماع کسی است
که آراسته باشد باعمال حمیده و خصال محموده چنانکه علم و عمل و آشتی
باشد و رضا طلب حضرت حق باشد مهربان و نرم دل و ناصح و متواضع

و صاحب مروت و سخاوة و شجاعت مبارز میدان و حق بهادر
بود و در وقت بجد در قفائی صف جنگ و با نفس تیره خاجدال کند
خلاف بد عادات و عاشق صادق در راه معشوق و متقی و تقوی و ورع
یعنی پرهیزکاری و متوکل و صادق خالص بود و غیر ذالک او را سماع کردن
مباح بود فی الامتاع ان السماع یحصل به رقة القلوب والخشوع و
اثارت الشوق الی لقاء الله تعالی والخوف من سخطه و عذابه والمنقطع
الی ذالک قربته فاذا کان حال السماع کذا فکیف یکون شائبة اللهو
واللهو یعنی بدرستی سماع حاصل میشود نرمی دل و خشوع و آثار آن است
که غلبه شوق بجانب لقاء باریتعالی داشته باشد و ترسند از غضب
و عذاب حق تعالی و آن سماع او را میرساند بسوی قرب حضرت
حق عز شانه اگر حال سماع اینچنین بود چگونه لهو و لعب بود در وجود
او در آید و آمیخته شود و فی العوارف والسماع رحمة من
الله الکریم یعنی سماع از رحمت خدا تعالی که کریم است نازل
گردد و در تکمیل حضرت پیر دست آورد که سماع سفر کردن فقیر بسوی

بسوی مولی و سماع رسول حق و لطائف وی در آید فوائد غیبی
و موارد او بود دری فتح در عوائد معانی کشف و سائر اسرار و سماع
ارواح و غذا اشباح و سبب حیات قلوب و بقاء اسرار سماع
نهان گستر [illegible] لامع و اقبال طالع ارواح بگوش هر بساط قرب [illegible]
[illegible] حضور بغیر نقش در هر مکرتی و لحظه تدبیری بوزیدن باد
و جنبیدن درخت و لحن هر ناطق در عالم این را سماع یابد
که آنان دل حیرت و شکر بر ایشان غلبه کند و احوال پریشان
پیدا آید فی قوة القلوب من تصنیف امام ابی طالب مکی رحمة الله علیه
روی عن النبی صلی الله علیه وسلم و آله انه کان فی المسجد فدخل رجل
حبشی مع جاریتان مع دفوف خاطره النبی نشیدا فقال الحبشی و
جاریتان فینشد الابیات فوجد النبی صلی الله علیه وسلم عن مکانه
و حول بین الصحابه کانهم فدخل ابو بکر رضی الله عنه فمنع النبی

صلى الله عليه وسلم يده على منكبيه فتواجد ابوبكر رضي الله عنه وصاح
وقال النبي صلى الله عليه وسلم يا علي كرم الله وجهه هذا صوته كانما قد لولده فدخل
عمر رضي الله عنه وتغير لونه واراد اخراج صاحب الرقاة فقال النبي صلعم
يا عمر رضي الله عنه نزول رحمته فاذا سكن رعونتهم ورجل كل واحد منهم
فامرهم النبي صلى الله عليه وسلم بتقطيع رداية باربع تقطيعوها
على سكوتهم تقطيعه فقال النبي صلى الله عليه وسلم ومن لم يحظ عند
السماع ليس بكريم يعني ناقل روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه
وسلم در مسجد نشسته بودند که مرد حبشی که با دو جاریه بخدمت در
رسیدند و فیها بهشت باشند پس پیغمبر صلی الله علیه وسلم
امیرالمومنین را فرمودند که کسی هست از ایشان ابیات بخواند
و ترانه بکند قبول نمودند ابیات ترانه کردند و سرود واقع گشت
چنانچه حضرة صلی الله علیه وسلم وجد شد از جائی برخاستند و
در رقص در آمدند و سماع کردند اصحاب عظام آنحضرة
صلی الله علیه وسلم حلقه کردند همچو اینها در این اثنای امیر

الوثوقي

امیرالمومنین ابابکر رضی الله تعالی در آمدند حضرت علیه السلام
دست مبارک خود بر دوش ابابکر رضی الله عنه نهادند در حالت
وجد امیرالمؤمنین ابابکر صدیق رضی الله تعالی عنه از دیگ سینه گنجینه از جوش
خروش و آواز گرم از ذوق و شوق کمال که داشت برآورده آنحضرة علیه السلام
به امیرالمؤمنین علی رضی الله تعالی عنه بزبان گهرفشان در شان شیخ فرمود
که این آواز همچو آن ناقه است که ماده شتر بچه خود صدا میدهند در پیلا
امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه در آمد و رنگ تغیر کرد خواست که صاحب
دف را بیازارد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بزبان درفشان مبارک بگفت
یا عمر بنده های خدا را ایذا مکنید که از ایشان نزول رحمت میشود
چون از سماع و وجد فارغ گشتند و در افاقت آمدند و نشستند
تمامی اصحاب کرامی رجوع بحضرت علیه السلام آوردند و زیارت
نمودند چنانچه این نسبت در مشایخ کبار عمل و معمول جاریست

پس پیغمبر علیه السلام فرمودند که ردا را اصحاب قطع کنند مر آن و هر کدام
یک قطعه چادر بخشیدند و فرمودند هر که از سماع حظ نگیرد او کسی از اهل
کرم نیست. در رساله جلوه حضرة شیخ داود شیر گهری که از جمله
خلفاء قادری بود نور الله مرقده که روزی حضرة رسالت پناه صلی الله علیه
حالتی داشت که در حالت وجد دو جاریه با دفها آمدند پیش حضرت
صلی الله علیه وسلم بزبان مبارک فرمودند که ای دختران شما که ترانه کنید و شعر
خوانید ایشان عرض نمودند اگر فرمان است توجه کنیم آنحضرت بزبان
مبارک فرمودند که بخوانید این شعر را بدف نواختند و ترانه نمودند شعر
كل صبح وكل اشراقي تبكي عيني بدمع مشتاقي لقد لدغت حية الهوى
كبدي فلا طبيب لها ولا راقي سوى الحبيب الذي شغفت
فعنده رقيتي وترياقي آنحضرة صلی الله علیه وسلم را وجد عظیم روی
داد چنانچه خرقه چاک زدند و رقص نمودند و سماع بسیار واقع شد
همه یاران متابعت کردند مگر معاویه رحمة الله علیه بعد از استفراغ

علی

معاویه

معاویه علیه المغفرت التماس نمود یا رسول الله این بازی چه عجیب عزیز بود
آنحضرت علیه السلام بزبان درفشان فرمودند یا معاویه که هر که بذکر
حبیب خود گرم نشود او اهل نیست في الاستماع من صحيح البخاري عن عائشة
رضي الله تعالى عنها انها زفت امرأة الى رجل من الانصار فقال رسول الله
صلى الله عليه وسلم وعلى آله فقال اهديتم الفتاة قالوا نعم قال ارسلتم
معها من تغني قالت لا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الانصار
قوم فيهم غزل فلو بعثتم معها من يغني يقول أتيناكم أتيناكم فحيانا وحياكم
راوی ناقلست از حضرت ام المؤمنین بی بی عائشه صدیقه رضی الله عنها
زنی بمردی پیر یکابین داد که آن مرد از قبیل انصار بود در این اثنا
آنحضرت علیه السلام درآمد و فرمود ایا هدایت کنم شما را سرود حضرة
ام المؤمنین رضی الله عنها عرض نمود که عین کرم و التفات است
باز فرمودند که فرستادید شما یا عائشه التماس کرد که نفرستادم حضرة
علیه السلام بلسان مبارک فرمود بفرست آنرا و کسی را همراه کرده زنیکه

خاموش

خوبست که قبل از آن سرود می شد و اینچنین ترانه کنند لقوله اتیناکم فحیانا وحیاکم
کذا فی خزانة الروایات یعنی آیا فرستاده دیدید شما همراه این زنان عروس سرود را
واگر نفرستاده دید الحال بفرستید که این ترانه کنند اتیناکم فحیانا وحیاکم فالنار
خوانی لا باس بضرب الدف فی الاعراس والولیمة وان کان ذلک نوع لهو لکن به
باس لان ~~الحکاح~~ فیه اظهار النکاح واعلانه وبامر صاحب الشرع قال اعلنوا النکاح
ولو بالدف کذا فی التغنی یعنی نواختن دف در عروس و در وقت طعام ولیمه نکاح
وشادی هیچ باک نیست وچیزی عیب نمی شود زیرا که درین جای اظهار کردن نکاح
وشهرت دادن بآن سرود ونواختن دف رخصت است وامر شریعت است
ازاینجهت که آنحضرت علیه السلام امر فرمودند ورخصت دادند که علانیه کنند و
شهره دهید نکاح را بسرود ونواختن دف والمقراة لا باس بضرب الدف
فی العرس وباللعب وان کان فیه نوع لهو لان فیه اظهار النکاح وکذا
التغنی یعنی دف نواختن وسرود گفتن در عروس وبازی نمودن از جهت اظهار
نکاح جائز است وباک نیست بامر شریعت فی العورق زید ابن اسلم قال
قرء ابی ابن کعب رضی الله عنه عند رسول صلی الله علیه وسلم فرقوا فقال
رسول صلی الله تعالی علیه وسلم اغتنموا الدعاء عند الرقة فانه رحمة من
الله تعالی

رحمة من الله تعالی انتهی ما فیه فما ورد فی الرحمة المطلق فمحمول علی المقید
هکذا سمع من العلما المحققین یعنی زید ابن اسلم روایت میکند که بحضرت
حضرة عمر ابن ابی کعب رضی الله عنه بخواند لفظ فرقوا پس آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بزبان مبارک فرمود غنیمت دارید شما دعا را نزد نرمی دل پس رحمت
خدا نازل میشود نهایت چیزی که درین حدیث است پس آنچه وارد گشت رحمت مطلق
پس حمل کرده میشود بر مقید بر قضیه که حمل نموده آید مطلق را بر مقید که بدین
نمط استماع از علما محققان یافت فی کتاب المریدین سئل عن ابو یوسف
رضی الله عنه عن التغنی هل یجوز قال یجوز ویصح اذ لم یکن له مطربة وکذا محمد رضی الله عنه
علیه الفتوی هذه روایت منقولست عن کتاب المحققین نجم الکبری وسمی
بکتاب آداب المریدین یعنی مردی از حضرة امام ابو یوسف رضی الله عنه مستدعی بحکم
مسائل نمود که سرود شنیدن جائز است یا نه حضرت امام علیه الرحمة بجواب آن در رسید
وفرمود سرود جائز است صحیحست واگر باشد در آن مجلس مطربه چنانچه دل فی امثال
آن ودل فی الواقعات الحسامیة السماع والتغنی من المزوجة والجاریة
المملوکة یعنی جائز است سماع وشنیدن سرود از زنی منکوحه او باشد یعنی از

کنیزکی که زر خریده او باشد وذکر فی رسالة مولانا سعید الدین المبروزی اعلم ان
المشائخ رحمة الله تکلموا فی جوازه وکراهیته فعندنا ان کان الغنا لاستماع
نفسه للازالة وحشته ودفع کردن خزینت او استعادته نظم القرآن وفصاحت
اللفظ او لاستماع نفسه غیره لا لاستعانس والابتلاء فقد قیل لا باس وبه اختار
شمس الائمة سرخسی رحمة الله یعنی مشائخ کبار کلام میکنند که آن در جائز بودن
السماع وکراهیته داشتن آن نزد ما آنست که اگر سرود برای شنیدن نفس خود
یعنی بجهت هوائی نفس نفوس معطله میشود مکروه یعنی حرام است واگر بجهت دفع
وحشت ودور نمودن رنج واندوه وطلب فایده ببوند قرآن وفصاحت وبلاغت
لسان یا از شنیدن غیری یا از سر نو گرفتن ومبتلا شدن از خوف حضرة حق
تحقیق گفته شده است باکی نیست بآن سماع فتوی برآنست که اختیار نمود شمس الدین
الائمة السرخسی رحمة الله ذکر فی فتاوی قاضیخان ای المکروه ما یکون علی سبیل
اللهو وقال امام شافعی رضی الله عنه یجوز مطلقا سوا کان الاستماع لنفسه او لا استماع
غیره الا لکن یکن علی وجه اللهو واللعب فان کان ذلک حرام بالاجماع فی قاضیخان
مکروهست هر چیزی که بر وبازی بود امام شافعی رضی الله عنه جائز مطلق فرموده
از برای شنوانیدن نفس خود یا از جهت شنوانیدن تا دامی که نبود لعب ولهو
اگر اینچنین باشد بالاجماع حرام است فی جب المفتین تم المذهب عند اصحابنا
رضی الله عنه

رضی الله عنهم ان من اتی التغنی فما دام به تردد بین الاقوال العلماء واختلاف
اصحابه رحمهم الله فانهم لا یطلقون علیه اسم العصیان فاذا ظهر الخلاف والخطا
لنحو ینسب الی الاثم یعنی نزد اهل مذهب اصحاب ما آنکه بیاید چیزی مادامی که باشد
تردد میان اقوال وعلما واختلاف اصحابه رضی الله عنهم پس بدرستی که اطلاق کرده نشده است
برای اسمی را برای گناه وقتی که ظاهر شد اختلاف وخطا پس قرین گناه که نسبت
کرده میشود بجانب گناه فی ضرب الدف فی النکاح اعلانا وتشهیرا سنة لقوله علیه السلام اعلنوا
النکاح ولو بالدف کذا فی التاتارخانی یعنی در سرود ودف نواختن از جهت علانیه
کنید وشهره دهید نکاح را اگرچه بدف نواختن من المحیط ومن الناس من یقول
لا باس به فی الاعراس والولیمة وان کان ذلک نوع لهو واحتمال لکن به باس لان فیه
اظهار النکاح واعلانه وبه اخذ الشارع حیث قال اعلنوا النکاح ولو بالدف وکذا
فی التغنی یعنی از کسانیکه میگویند باک نیست سرود گفتن در عروسیها وشادیها
ومانند ختنه ووليمه نکاح وامثال آن اگرچه این نوع از برای لهو وبازی باشد
چیزی نیست اینکه باشد بآن سماع زیرا که سرود از جهت اظهار نکاح وشهره دادن
آن علانیته فتوی است که بآن اخذ الشارع بحیثیتی که فرموده اند که برا کنید نکاح را
بدف نواختن وسرود کردن من الذخیرة ومنهم من قال لا باس فی الاغناء روی

ان النبي صلى الله عليه وسلم كان جالساً في بيته يوم العيد في الدهليز جاريتان
تغنيان بالدف فجاء ابو بكر رضي الله عنه قال لهما تغنيان في بيت رسول الله صلى الله
عليه وسلم فقال عليه السلام دعهما فان هذا اليوم يوم العيد يعني آنانكه ميگويند باك نيست
سرود كردن در عيدها يعني ايام متبرك است چنانچه راوي اين نقل ميكند از رسول صلى الله
عليه وسلم در خانه نشسته بودند كه آنروز عيد بود و در دهليز الحجرة دو جاريه ترنم مينمودند
و دف مينواختند پس آنا امير المومنين ابابكر در رسيد و گفت آيا منع كه در خانه
رسول خدا سرود ميشود پس بزبان در بار مبارك عليه السلام كه بگذار ايشانرا يا ابابكر
رضي الله كه امروز روز عيد است في المحيط ومنهم من قال اذا كان تغني لدفع الوحشة
عن نفسه فلا بأس به وبه اخذ شمس الائمة سرخسي رحمة الله عليه انما المكروه على هذه القائل
ما يكون على سبيل اللهو يعني هركه مترنم از براي دفع وحشت ها از نفس خود بود پس او را
باك نيست بآن سرود و جز اين نيست كه مكروه است بر مترنم چيزي كه باشد بر لهو فتوى بر اين
است شمس الائمة سرخسي رحمة الله عليه علامه فتوى دادند كه به آن اخذ ميست من الذخيرة
استدل هذه القائل بحديث يروي ابن مالك رحمة الله عليه فانه كان من زهاد
الصحابة ثم يتغنى في مرضه واستبعد ذالك انس رحمة الله فبين انه لا يفعل
ذالك تلهيا ولكن فعل ذلك لدفع الوسواس عن نفسه يعني دليل گرفت راوي بحديث
براي ابن مالك رضي الله عنه كه بودند ايشان از زهاد صحابه كه تغنا ميكردند
بروايت تغنا
در مرض
تمنا

در مرض و طلب استغفار مينمودند بآن سرود در روايت از انس است كه در مبادر
خود سرود مي سرآيدند از لهو ولي اين مترنم از براي خطرات و سوسه نفس خود في الكافي
في باب صفة الصلوة التخصيص في الا لله للتنبيه ما عدا انتهي بأنه فعلى هذا
حرمت التغني وغيره يكون بغير اللهو فما يكون بغير اللهو بل لغرض الذي كما
في العروس والوليمة واستعداد انفرات والقاملة وحصول رقة قلوب
عباد الله المرضية عند الله لا يكون حراماً على مذهب ابي حنيفة رضي الله عنه في دلالت
ميكند بر سرود از جهت تنبيه كردن بر غير آن لهو پس تمام شد چيزي كه در سرود
بر اينوجه حرام است يعني سرود كه غير مشروع بود مقيد بلهو بود و سرود بغير لهو بود براي
غرض دين چنانچه در عروس و شاديها و طلب استعداد نمودن غازيان و مبارزان
وقت خصومت و جنگ با كفار و مبتدعان و حاصل رقت بندها كه شكسته دل و حريص اند
نزد حق و فنا في الشيخ بود پس بر ايشان سرود حرام نيست بمذهب امام اعظم رضي الله عنه
في التاتارخاني ومن العتابية عن ابو يوسف رضي الله عنه عن الدف في غير العروس
قال من لم يحيي منه واللعب الفاحشة المبلاه و الصبيه في بيت فلا كراهة
يعني سؤالي از امام ابو يوسف چگونه است فرمودند مادامي كه نيايد مطربه فاحشه
ونفي و امردي كه در آن خانه بود كه بنوازند پس مكروه نيست في مختصر الاحيا

السماع وفي اوقات السرور تأكيداً للسرور تهيجاً له مباح ان كان ذالك السرور
مباحاً كالغناء في ايام العيد وفي العرس وفي وقت قدوم الغائب و وقت الوليمة
والعقيقة وعند الولادة الولد وعند الختانة وعند حفظ القرآن كذا
في الخزانة الروايات في فصل لواحق الملكوت في سماع كردن و شنيدن سرود
در وقت خوشحالي تأكيد براي خوشحالي بجهت عشرة جهت واگر باشد
آن بجهت خوشحالي مانند سرودي كه زمان عيد و در وقت عروس و وقت
در ابتداء قدوم غائب و در موسم شاديها چنانچه كدخدائي عروس و مهماني
آن در وقت عقيقه ولادة فرزند و در وقت ختنه و نزد حفظ و ختم قرآن
مباح است في فتاوى ابو الليث الضرب الدف في غير العرس مختلف قال
بعضهم لا يكره و ذهب طائفة الى اباحته في العرس و قدوم الغائب
و كل سرور حادث يعني علماء كرام و مشائخ عظام و فضلا در نواختن اختلاف
فرموده اند و بعضي مكروه پنداشته اند و بعضي گفته اند كه مكروه نيست و طائفه
رجوع كرده اند كه مباح است در عرس و در آمدن قدوم غائب و در هر حرف خوش
حالي كه حادث شود يعني پديد آيد شرح المتفق زدن مزامير و دف
و طبل براي بازي و هواي نفس بغير غرض شرعي حرام است في خزانة
الروايات وفي حاشية بزدوي تقييد في رواية نفي ما عداه كذا
في خزانة

خزانة الروايات يعني قيد كردن در روايت نفي غير اهل را في البدايع
ان الضرب بالقصب لا بأس به بخلاف العقود يعني تار زدن باك نيست بخلاف عقرها
چنانچه رباب و غيره و امثال آن چنانچه حضرت خواجه معين الدين حسن سنجري ميفرمايند
بيت
از كاسه رباب مرا نعمتي رسيد شد آفتاب هر كه از و ذره چشيد
ترجمه
في خزانة الروايات السماع لا يخلوا اما ان يكون قلبه عند السماع مائلاً الى
الله تعالى او الى منكوحته او الى اجنبية فان كان قلبه مائلاً الى الله تعالى فيحب
ان يسمع و ان كان قلبه مائلاً الى الاجنبية فحرام في سماع سرود دل مستمع چيزي خالي
نيست اگر دل سامع مائل بجانب شوق حق تعالى غالب باشد و ذوق تمام در وي
مستولي گردد و شوق در آنمحال كه متمكن شود آنگاه او را سماع مستحب شود كه اورا
بشنود و اگر دل سامع مائل بجانب زوجه خود يا بسوي مملوكه خود بهت شنيدن
سرود وي را مباح است و اگر در دل اطرف زن بيگانه مائل است و خط و خال او در آنمحل
خود قرار گيرد پس سرود شنيدن وي را حرام بود في العوارف و لو سمع بيتا
فقام و ضرب رجله طرباً الى الله تعالى فلا بأس به ولا يحرم ضرب الكف بالكف
يعني اگر سرود يا بيتي بشنود در خانه خود پس برخواست و ضرب اقدام نمود
يعني در رقص در آيد و سماع كرد از روي ذوق و شوق حق تعالى باك نيست.

سامع

دست بر دست و در سماع و وجد و در نوادر الفتاوی روی عن عکرمه
رضی الله عنه عن ابن عباس رضی الله عنه ختن ابنته قد دعی اللعابین اعطاهم
اربعة دراهم کذا فی بستان ابو اللیث رحمة الله علیه یعنی راوی میفرماید از عکرمه
رضی الله عنه روایت میکند که ابن عباس رضی الله عنه ختنه فرزند خود کرد پس لعابان
یعنی سرود آرندگان طلب نمود آنها را یعنی سرود کنندگان را چهار درم داد و سرود گو کنندگان
تم تمت تمام رساله سرود و غزل بروز سه شنبه وقت [illegible] بتاریخ هشتم شهر
۱۲۶
و سرود دیگر روایت است در باب سماع و سرود و گفتن
در رساله ترجمه قشیری ام المؤمنین حضرت عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها
ذلی زنی را [illegible] بخانه شوهر دادم حضرت رسالت پناه سید صلی الله علیه وسلم
که این عروس را هدیه دهید گفتند دادیم گفت او را باوی فرستادید تا شعر
خوانیدی گفتند که خیر فرستاده ایم فرمودی بالست فرستادیت تا بیت
این خواندی که اتیناکم اتیناکم فحیانا وحیاکم واضح در مصابیح
مسطور است وقال علیه السلام لان الانصار یحبون
الشعر [illegible]
الصغر و لا میه و جز آن نظم است و چند آیت قرآن شریف منظوم اتفاق
چنانچه

چنانچه لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون
دیگر علی وجهه آیت الجنة آیت بسا بالبصیر ا دیگر لا تدع
مع الله الها آخر دیگر قول و بنینا فوقکم سبعاً
شداداً و دیگر قول و قل جاء الحق و زهق الباطل
ان الباطل کان زهوقا دیگر آیات بسیار است اینجا
درستی ابیه آورده شد فاما آنکه علما ظاهر میگویند در قرآن مجید آمده
والشعراء یتبعهم الغاوون الا الذین آمنوا
و آنکه در فتاوی خانی مسطور است لا تقبل شهادة الشاعر
و آنکه میگویند کل شاعر کذاب این در باب شعر الکفار است
که صحابه و در دل خدا را هجو و فحش میگفتند یا هم میگویم که شاعر که در
مذمت و هجو کسی شعر گوید نویسندگان این نیز کذا فی غاوی
و مردود شهادت باشند پس آنانکه علی الله اطلاق [illegible] گفتن

و خواندن و شنیدن اشعار مستحسنه مذمت و تفسیق کنند
و اهانت و مذمت اصحاب کرام و صاحب مذاهب و اولیا و مشایخ
نموده باشند [illegible] هذا القدر کیفیت سماع از حلال و مباح و مکروه و حرام
و شمائل سماع [illegible] فضائل محرمان اسرار و انوار سماع رساله
خدمت شیخ الاسلام الحق والدین رضی الله عنه موجود است که سماع
علی الاطلاق حرام نیست و علی الاطلاق حلال نیست و بر عوام حرام است
که بلهو و لغو میشنوند و بر زهاد مباح است و بر اهل التصوف مستحب است
و بر عشاق حلال یعنی که بعضی حرام است سماع [illegible]
و حرام است با ذوق [illegible] مذمت [illegible] میفرمایند چهار قسم است
حلال یکی آنکه میشنوند تمام میل جانب حق باشد و مجاز هیچ میل نی
دوم مباح است آنکه صاحب سماع را میل سوی حق بیشتر باشد
جانب مجاز اندک سیوم مکروه است آنکه میل سوی مجاز بسیار
باشد و جانب حق اندک چهارم حرام است آنکه جانب حق میل هیچ
نباشد و همه سوی مجاز بود مجاز بلکه ممنوع شرع است تا اگر یکی میل
بحلال و یا کسی [illegible] دارد آن مباح باشد نه حرام چه میل
در مشروع

در مشروع میکند فاما صاحب سماع باید که فرق میان حلال و حرام و مکروه
کردن بداند هذا اسرار بین الحق والسماع رساله شیخ جمال الدین طوسی سماع
اهل معرفت را واجب است و مریدان را مستحب است و محبان مشایخ را مباح
قوله علیه السلام من احب قوما حشر معهم در رساله کشف المحجوب
سماع تائب را ندامت بر معاصی گذشته باشد و حسرت بر طاعت
آینده بود و محب را انقطاع علائق کند و مشتاقان را آیه شوق
روئیت کند و تمثیل این آفتاب است که بر همه یکسان تابد یکی را
بسوزد و دیگر را افروزد و دیگر را گدازد و در رساله قوة القلوب
من انکر سماع مجاز فقد انکر سبعین صدیقا منه ان
بعض الصحابة مثل معاویه و عبد الله بن جعفر و جز آن
از اهل مکه بر سماع مواظبت و مداومت نموده اند تا زمانه
من یعنی شیخ ابو طالب مکی میگویند و نیز رساله باب شرح

در باب سماع شنیدن رخصت کرده اند کالعرس والولیمت
اختتان والختان ویوم القدوم من السفر بروایت عثمان دینوری
اتفاق جمیع فقهاست در سماعی که فسق ولهو باشد شنیدن
مباح است چنانچه در کتاب عبد الرحمان سلمی احادیث و اخبار
جمع کرده شده است پس مطلق سماع را حرام گفتن نشاید تا بکفر
نکشد در رساله امام فخر الاسلام صاحب السماع و در شیخ الشیوخ
منکران را سه حالت است یا جاهلان سنت رسول الله اند یا مغرور
بعلم خود اند یا افسرده طبع اند بعضی در سماع آواز بلطف و نظم صد هزار
رموز که در آن کنوز اسرار باشد فهم کنند تر جمه عود و فسکر
کردن در سماع قوله واذا سمعوا ما انزل الی الرسول
تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق
بعضی صحابه در نزول آیات و شنیدن اسرار عالم که الستید
واز الشرب

واز صفت شرب بیرون آمدن حکمت کی در سماع الست
که صاحب سماع را حرارت حزن و برودت برد الیقین یکدیگر
می بوده و دوا استکراً آنان پدید می آید چه هم در سماع وقت
پدید آید و کم می کنند حاجت که باشد از حق که باشد که اهل الله
چنانچه اصحاب الکهف صحابه قرآن می خواندند اصحاب مجلس وقت
پدید آمد حضرت رسالت پناه فرمود

خواجه بزرگ را نظر حال بجانب چند یمن بیت و در فصل این باب و دواق
مشرب صوفیه اهل صفا بجای اهل مجلس روا امر معروف نهی منکر که در راه اصلاح از خود مائل
گشت اراده السلام منکرد خبر تعلق احکام السلام مشغول شوکه از فتح اظهار
اینمعنی بکرد و بر امر اهم نمی شد از کمال استغراق و حدت جوا با هر فرقه تو اضع صفر
از ان جهت کافر و مسلم و خوارج و مبتدعه و خلایق جمیع ملل و عدوان
بخدمت وی لوا لا نمود لیل شاهد الناس کمالات بهره مند می گشتند

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس و ستایش مر خدای را است که گردانیده است آیینهای قلوب اولیا
خود را جلوه گاه جمال ذات کریم خود تابان و پیدا کرده از آن آیینهای
صفیحه صفایح روشنهای آن اولیا لوایح نور قدیم خود اصفایح جمع صفیحه است و
صفیحه نور قدیم خود و صفحه در لغت یکسو روی و یکسوی ورق را
گویند لوایح جمع لایحه است مأخوذ از لوح که در لغت بمعنی تابیدن
و دیده شدن است پس گشتند اولیا بحیثیتی که چون دیده شوند یاد
کرده شود خدای و رسول صلی الله علیه وسلم فرموده اولیا آن اند
که چون دیده شوند یعنی کسانی که آن زاینده یاد کنند خدا تعالی را
گفته اند مراسمت و علامت است همچو سیماهم فی وجوههم و درود
و رحمت بر فاضلترین کسی که بر او نازل گشته حجاب بهای کوان از بصر

بصیرت ایشان و از نظر او پوشیده شده است سر ساری بودن وجه
او که ساری است در کل موجودات بر سر ایشان چنانکه معنی آیه
کریمه اینما تولوا فثم وجه الله افاده آن میکند و معنی آیه
آنست که هر جا روی آرند توجه به وجود خدا است خود و حاصل بیت
آنانکه محجوب‌اند از بصر بصیرت ایشان ایراد کرده است از سر ساری بودن
وجود در کل موجودات بر سر ایشان مکشوف شده در وجود کل او را
و این دو نوع میباشند یکی که کثرة محقق گردد در وجود نماید در غلبه
معنی وحدت دوم آنکه وحدت را در کثرت بیند و کثرت را در وحدت
یابد چنانکه میگوید هر نقش که بر تخته هستی پیداست الصورت
آن کس است که آن نقش آراسته است دریای کهن چو بر زند موج نو موج
خوانند در حقیقت دریاست دلالة بر ظاهر آیه کل شیء هالک الا وجهه
مقصد این

مقصد است یعنی هر چیز فانی و هالک است نیز افادة کند یعنی هر کس
که بروی آن زمان است معدوم است بالفعل و فی وجه وجود در پروردگار تو باقی
صاحب قهر و لطف السلمی بضم سین و فتح لام مخففه منسوبست
به سلیم که از قبایل عرب است ما حول از مکارم اخلاق و از رسم اشتقاق
الحی شک نیست که هر انکس را بهره است از رقائق لطایف انسانیة
و جمله بشریه وی بالکلیه فاسد گشته از سخنان طایفه علیه قدس
الله اسرارهم متاثر گردد خصوصا که جمع سخنان ارباب جمع در
زمان جمعیت حضرة جامع بوده باشد بنابر آنکه حال متکلم در کلام
ساری است و دلیل بر آنکه در حال جمعیت بوده آنکه روزی فقیر بخدمت
ایشان قدس سره در آمدم ایشان در تالیف این کتاب مشغول بوده
از جهت خلل شکایت کرده فرمودند که خلق خدا را از عالم بیرون نتوان

کرد خصوصا نسبت جمعیت بروجهی بهم آمده که در صحبت مردم در وی خللی
نکند ملکه هیچ شغلی مزاحم وی نگردد بوده فرمودند که صفحه یا ورقی
نوشته میشود و در نسبت هیچ فتوری در قلم اطلاق عبارت جاری
فرمودند که بعضی کبر قدس الله اسرارهم گفته اند که نسبت جمعیت با
سخن جمع گردد نمیشود و این سخن از ایشان این غریب مینماید
انفاس در اصل لغة دمیدن بوی خوش است مستعار است برای
سخنان که شخص از وی مستفید شود و اضافة او از قبیل ما
اضافة است یعنی سخنان خوش که موجب انس گردد معانی
کرده و مراد بحضرات قدس نفوس است که صفات ایشان قدسی
و طهارت است از الواث طبیعة و اخلاق ذمیمه لسان نفحات الانس
من حضرات القدس معنی بویا آمدن بود سخنان ایشان که موجب
انس طالبان است و سیده انسخنان نفوس قدسیه جهت
ولایت عام مشترک

ولایت عامه مشترک است میان همه مومنان مراد بولایت عامه
قربت لطف حق سبحانه و همه مومنان قربست لطف او و زیرا که حق
سبحانه ایشان را از ظلمت کفر و مقتضی آن بیرون آورده و بنور
حقیقی و مقتضی آن منور ساخته چنانکه آیه کریمه الله ولی الذین
امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور دلالة کند بر آنچه که خدا
نزدیکست بمومنان از روی لطف و رحمت که ایشان را از ظلمت
کفر و تبعه آن بیرون آرد و بنور ایمان و توابع آن مشرف ساخته
ازین آیه قرب حق تعالی با ایشان معلوم میشود خاص زیرا که قرب از
جانبین میباشد و ولایت خاصه مخصوص است بواصلان ارباب سلوک
یعنی در مبتدیان و متوسطان ارباب سلوک یافته نمیشود
نه آنکه در هر کس غیر از این طایفه و اصلان یافته نمیشود زیرا که
ولایت خاصه غیر ارباب حضرت نیز جدا نمیشود و بی عبارت شان

فناء العبد الخ یعنی ولایة خاصه مرکبست از فناء بنده در حق و بقاء
بنده بحق فناء در حق سقوط شعور است از غیر و بقاء بحق شعور است
بحق لعدم شعور بغیر و حقیقة انمحی در غیر حق یافته شود محتاج شد بکون
فی الحق الی وفنا عبارتست یعنی فناء ارباب سلوک عبارتست از نهایة
سیر الی الله نه مطلق فنا که فناء مجاذیب بنهایة سیر نیست و مراد از سیر الی
الله و سلوک الی الله انتقالست از حالتی بحالتی لتقرب الی الله تعالی
و بعد انتقالها از فعل بفعلی یا از ترکی بترکی یا از فعلی بترکی یا از
ترکی بفعلی یا از تجلی بتجلی یا از مقامی بمقامی یا از حالی بحالی و بقاء
عبارتست از بدایة سیر فی الله یعنی بدایة بقاء عبارتست از بدایة
سیر فی الله نه آنکه مطلق بقاء عبارتست از بدایة سیر فی الله در
آنکه الخ یعنی از بدایة سیر فی الله است حد بقاء داخلست چه سیر
الی الله وقتیکه منتهی شود و انتهاء سیر الی الله و انقطاع او کانست
که جمیع موانع الکاهی بحق سبحانه مرتفع شود و مراد بموانع الکاهی احکام

بکلیت

جمادیست و نباتی و حیوانی روحی وقتی که در وقت وجود شخص بدان منصبغ گشته
و تا بنهایة النفس و آرام گرفته و سیر فی الله بعد از تطهیر لطیفه انانیة از موانع
الکاهی که شخص را در فنا و استهلاک کلا همدار شود و در مظاهر قدرت باز نگرداند
چنانچه بعضی مجاذیب را که باز گردانند در مظاهر و خسیند صفات کمال
او در وی دیگر گردد و او مع شود از آنچه بود و در انتقال از حالی بحالی بعد از شود
بعد انتقال را سیر فی الله گویند و اتصاف شخص را در عین زمان بصفات کمال
تخلق باخلاق الهی بحیثیة لم یکن عن نفسه اختیار یعنی اختیار از خود از ان
حیثیت که او هست نتواند بلکه اگر اختیار از خود کند در عین مقام من حیث المظهریة
بود و چون این او [illegible] در تو موجود ظاهر این تعریف آنست که در ولایت
خاصه بر فنا کفایت [illegible] فی الرسالة القشیریة ان الولی له معنیان
یعنی سالک کامل الهی ولی توان گفت که ولی بمعنی مفعول بمعنی فاعل متقن
[illegible] الله در ولی وجود کبر ذات فعیل بمعنی مفعول برا نوجه باید که حقیقة
در ولی [illegible] از [illegible] گفته بود و ذات فعیل بمعنی فاعل الخ

ولی فرمانبردار حق را از هستی گفته باشد لطوالی مبالغه یعنی فرمانبرداری
متحمل لعصیان نگرداند ظاهر این تعریف مقتضی فنا نیست الا عند التحقیق
بلت کل الوصفین واجب الخ تاکید کلام سابق است یعنی در ولایت
واجبست استیفاء حقوق الله و دوام حفظ حق سبحانه ورا در خوشی و سختی
تا غفلت وی را در نیابد و غیبت از منعم باز نماند و شکر منعم بجا آرد و در
بدحالی یاد ربش حال النظر بمجلی انداز دو بنا شکیبائی نکند بلکه راضی ببر
رضائش گردند و من شرط الولی الخ گوید شرط ولی را از گناه حفظ
کردند و نگاه داشتن وی را از گناه عصمت و مراد نگاه داشتن ولی
از گناه نگاه داشتن او است از اصرار برگناه زیرا که ممکن بود که از
ولی گناه صادر شود فکل من کان للشرع [illegible] یعنی هرکس مخالفت وی
بمیزان شرع رخصت نیابد وی از نفس و شیطان شود [illegible]
ولقد قیل للجنید یعنی از شیخ جنید قدس سره پرسیدند
که ولی زنا کند [illegible] یکی سر در پیش انداخت بعد از آن

سر برداشته

سر برداشته و فرمود که کار حق سبحانه اندازه ایست که در ازل کرده و در تحت
قدرة ویست پس تواند که المقدار بر وی اجرا کند ان تغفر اللهم الخ یعنی
از فضائل مغفرة کردن خدایا همه را بیامرزی زیرا که کدام بنده است که بوی گنه
نرسیده باشد و در دیگر ابیات [illegible] الخ یعنی اگر کسی [illegible] بودی باشد که خود
را [illegible] توانست داشت لکن نمیتوان زیرا که خود [illegible] داشتن [illegible]
کتابست قصه ابو یزید الخ یعنی ابو یزید قدس سره قصد زیارة شخصی کرد که
وی را بولایت وصف میکردند چون بمسجد آن شخص آمد و نشست و انتظار میبرد
که از مسجد بیرون آید چون بیرون آمد آب دهن خود را جانب قبله انداخت
چون شیخ آنرا مشاهده کرد و سلام نکرد و باز رفت که این شخص را که معتقدان [illegible]
براولی از آداب شریعت و اسطه آن [illegible] اعتماد [illegible] بسازند
به نسبت حقائقی که نتائج آداب [illegible] القول فی المعرفة الخ معرفة
عبارتست از شناختن معلوم بحالی که آن معلوم تصدیقی بود و چو لغوا علم

علوم و رموز خواتم الفصوص بود چنانکه منبع حق است و بدین ختم کرد فصی را بر او که
عارف را ختم باشد مگر آنکه کرد بدین زیاده ختم للدولت زیرا که تعبیر حق
تجارت چهارم آنکه صفت علم الهی را عامل آنکه موقوفه که منسوب است
نبود در سید است قطع کنند نسبت اغیار را از خود این نسخ و سلک که این نسخ چند نوع است
بنا بر مسئله توحید است که زعم ال الست و در بیان ان نسخ که خواهد شد
و در هر مقامی که جدا اشارات این نسخ به یکی خواهد کرد در لقای اخطاء الفقر خواهد
بود و بیان جواد ایشان بر وجهی که گفته شده المعرفة و جه چنانکه الی یعنی
علم خود به علم حق دانند و هم علم که صفت کمالی است و جود این مضاف یکی
یافت چنانکه صفت علمی است منسوب بخود خواهد یافت و در مشاهدت حقیقت
خود هر شاهد رو بالصفات الهی یعنی چون این نسخ که علم است یکی
مضاف یکی مستقل بود ... حق انقطاع کرد یکی از
برای استغراق کفت که نوبت علمی عارف مکرر موروث نیز کس علم
مضاف

مضاف بعارف مضاف یکی تواند بود و چند آنکه مراتب زیادت بود و الا چنانکه
که تجلیات بیشتر حیرت زیادت زیرا که از مقابل تجلیات هم بود و جلد تمامی
تجلیات و از ملته عدم تناهی تجلیات موجب استیلاء غفلت الحق
سبحانه است و استیلاء غفلت موجب حیرت است و طلب زیادتی حیرت عارف است
که بحیرة لذة است و هر شخص طالب لذت می باشد و علم بمعرفته و سالک
زیرا که عالم بر عامل موخر است با آنکه مقتفی علم عامل نکرده القول فی معرفة
الصوفی و المتصوف و الملامتیه و الفقر و الفرق و اسم بر بدون وجهه
یعنی میخواهند دولت و مراد منکم من یرید الآخرة یعنی از شما کسانی که
میخواهند آخرة را الملامتیه هو الذی لا یظهر خیراً و لا یضمر شراً یعنی ملامتیه آنکسانی
است که اظهار نکنند نیکی را و هم پوشیده یکی را الی ... مدمتة ... نکر ایشان
که اعمال خود را خالص سازند برای خدا تعالی که نظر غیر در این نفسته اما خلصنا
الهم بخالصة یعنی بالاایشان خالص کرده ایم بخصلتی که ... و غیرها

باشد چه بهشت مقام حظ النفس است به دلیل آنکه حق سبحانه گفته است محل حظ النفس
بهشت کرده و فیها ما تشتهیه الانفس یعنی در بهشت است هر چه آرزو کنند نفس
ما آن میل کنند و این حقیقت فقر است که مشایخ در صفت الشیخ
گفته اند از جمله آنکه الفقیر لا یحتاج الی الله مراد الفقیر فانه یعنی
شخص که وجه او را نظر او در نفع ... قبله یکی سبحانه نیز از او هر نفع
کرد زیرا که احتیاج کسی چه ماند پس جوانند و جه ماند احتیاج
نیز نماند الفقر عدم الملک او عدم تملک او دال بعد حقیقت فقر است
که هیچ چیز را بخود منسوب ندارد و ملکه مستعار داند زیرا که حقیقت یکی
از اخلاقی و طبعی مقتضی نیست مگر نسبت را دار از احکام صفات
بیرون آمد یعنی هیچ صفتی را مقید ... نیاز دو ... ندارد
و مراد از اینها در نسبت اول مفید علم حکمت است و ثانی مفید ... است
پس این

پس این سخن با آن سخن الفقیر الذی لا یملک و لا یملک یکی بود ارادت
او عین اراده حق سبحانه بنا بر آنکه جمیع صفات کمال مضاف یکی است مبدأ
و مراجع بوی الصوفی من استصفاه الحق لنفسه النح یعنی صوفی آنست که
حق سبحانه است بر گزیده بود برای خود و منشاء این محبت حق سبحانه است بر او و فقر
آنست که وی خود را بر گزیده و در فقر داشته از جهت تقرب بحق
سبحانه و تفاوت میان آنکه مستصفی حق باشد یا بنده و آنکه استصفا
از برای حق باشد یا از برای فقر و آنکه باعث محبت حق بود یا تقرب بحق بنده
اباس من الشمس است الصوفی هو الخارج الی یعنی صوفی آنست که از
تصرف صفات بیرون آمده باشد یعنی چنان نبود که بصفات
آرام گیرد و فقر مقید بفقر است یعنی بفقر اقرار و آرام گرفته باشد
پس وی مغلوب و مقهور فقر بود و در تحت تصرف او الفقر بدانسته

الصوف یعنی مقام فقر بنیاد تصوفست اذا اردیتنا فی طلب ذکی له
خادما یعنی چون ببینی کسی که مرا طلبد خادم وی باش تو کن لدنیا للدنیا یعنی
ترک کردن دنیا از برای دنیا اما متشبه بحق لفقرا امراد لفقر اداخل اند
نه در متشبه بان ان القول فی التوحید ای در مقام الطایفه اند که حقیقت
فقر تحقق اند نه برسم فقر و الاولین قسم در فقرا و مراتبه دار یا بار و مستفاد بود
از ظاهر علم یعنی اول مرتبه علم کی پیش از مشغولی بطریق این طایفه حاصل
کرده متصوفه بحکم ضرورت مراد بمتصوفه اینجا یعنی آنست که صوفی را نیز نا ملت
اما توحید علم الیقین مستفادست از باطن علم یعنی در مرتبه ثانیه علم و وجود کیرد و بعد
از مشغولی بطریق این طایفه حاصل آید و مزاجه من تسنیم عینا یشرب
بها المقربون تسنیم نام آبیست در بهشت یعنی مزاج شراب ابرار از
چشمه ایست که مقربان از ان آشامند و اما توحید حالی آنست که توحید و
صف لازم الخ یعنی توحید حالی بکذرد و دولت از غیر حق سبحانه بر وجهی
که این یکتایی لازم

کما انی یکتایی لازم دل کردد فلما استبان الصبح یعنی چون صبح حقیقت
وحدت ظاهر کردد بانوار روشنیز جمیع انوار پوشیده کردد التوحید
یعنی یضمحل یعنی یکتایی حق سبحانه چون بر دل تاختن آرد از یکی نه
اثر ماند و نه علم یعنی از نظر وی همه جز مرتفع کردد و حق سبحانه چنان ماند
که در ازل ازال بوده که کان الله و لم یکن معه شیء التوحید غریم الخ
یعنی حقیقت توحید بقرض خواهی مانند که وام دیر انتوان گذارد و بغیر بیان
که حق خدمت وی بجای نتوان آورد و این مبنی بر آنست که بنده مرکب
و حق سبحانه بسیط حقیقت که از وی کثرت ذهنی و خارجی مسلوبست
و مرکب بسیط را در نتواند یافت بطریق ذوق و توحید خلایق
بسبب نقصان وجود ناقص مراد بنقصان وجود حیثیت ترکیب
و تقیداوست و نقصان توحید بنابر آنست که مرکب و مقید واحد

حقیقت را در نتواند یافت ما وحد الواحد من الواحد الخ
مجمل و حاصل این سخن آنست که توحید حقیقت کما هی وجود
کیرد که حق سبحانه که بسیط حقیقت است مدرک کرد دین مزاحم
امری دایعنی از حق سبحانه وجود کیرد بنابر بساطت و بر تبارک
و تعالی و عدم مزاحم و برادا ما به نسبت با غیر وجود نکیرد زیرا که غیر
حق سبحانه خالی از نوع ترکیبی نبود و مرکب غیر مرکب را در نیابد
بطریق ذوقی که هو المعتبر عندهم پس بنابر این اگر دعوای توحید حقیقی کند
و حال وی مکذب حال وی باشد و چون این سخن معلوم شد اکنون
شروع کنیم در حل ابیات بیت اول اشارتست بنفی توحید حقیقی از جمیع
اقسام اربع توحید و بیت ثانی اشارتست بنفی از ما عدا توحید
تجلی و بیت ثالث اشارتست بنفی از توحید تجلی یعنی
بیت نفی اثر بر تفصیل بیت اول سه بیت اول اینست قوله ما وحد
الواحد الی آخره مجمل و حاصل این سخن آنست که توحید حقیقی
معنیش این است که توحید حقیقی نکرده هیچ کسی حق واحد را زیرا که
هر کس

هر کسی که او را توحید کند بتوحید ایمانی و علمی و رسمی در عین توحید صفت
کثرتست که عبارتست از نسبت توحید و طرفین که موحد یکی است و
فتح حاست و اگر توحید حالی مدرک و مشهود وی جز مرکبی نبود
و که بسیط اضافی بود بنابر آنکه مرکب بسیط را در نیابد پس بر جمیع
تقادیر فاقد توحید حقیقی بود و چون فاقد بود حال وی مکذب
دعوی وی بود اگرچه بلسان مقالی مدعی بود اما بلسان حال
حال منکر بود قوله توحید من ینطق الی آخر یعنی توحید آنکسی
که سخن از وصف حق واحد کند و وی ما بوا حدیت موصوف
چنانکه در ما عدای توحید حالیست توحیدی بود صوری
و عاریتی نه حقیقی زیرا که حق واحد حاکم به بطلان این
توحیدست بنابر عدم موافقت بجا با وحدت حق چه و
حدة حق بسیط حقیقت است و توحید شخصی متضمن کثرة

که عبارت است از نسبت توحید و طرفین خود توحیده ایا دلیل
یعنی توحید حقیقی حق سبحانه است خود را بنا بر آنکه حق سبحانه
البسیطیت بی مزاحم وجود بخود حاضر اما نفت حق سبحانه
بوحدة بدین حال که یکتا شدن دلیت از غیر حق سبحانه یعنی
است کم لا احد منحرف استوار حقیقت توحید بنا بر آنکه الخ فدرک
و مشهود وی است البسیط اضافی است نه حقیقی پس مطابق وحدت حق
که بسیط حقیقی است نبود منحرف نبود از واقع والله اعلم فصل
فی اضاف ارباب الولایة از آسمان باران به برکات اقدام
ایشان اید الی آخره ایشان را تصرف در ان و مشهور بدان
از خود و خلق مستور باشند به تفصیل احوال خود نداشته
و دیگری نیز تفصیل نداند الا آنکه اهل حل و عقد اند یعنی — اما
اهل تصرف اند امور را ایشان به اختیار رساند و کرده دو جهار

دیگر

دیگر که ایشان را اوتاد گویند مقام ایشان مشرق و مغرب و جنوب و شمال است
و تعلق بایشان جهات ... است ... تا به برکت ایشان جهات
عالم را نگاه دارد و از این جهت ایشان را اوتاد نام کرده اند و جماعه که
بگویند می باشند و وجود هر اقلیم را ... زمین هفت تن اند که هر کدام
از این هفت بر قدم نبی از انبیا علیهم السلام اند آنکه بر قدم خلیل است اقلیم
اول تعلق بوی دارد و آنکه بر قدم کلیم است اقلیم دوم و آنکه بر قدم
هارون است اقلیم سیوم و آنکه بر قدم ادریس است اقلیم چهارم و آنکه
بر قدم یوسف است اقلیم پنجم و آنکه بر قدم عیسی است اقلیم ششم
و آنکه بر قدم آدم است اقلیم هفتم علی نبینا و علی الکل صلوات
الرحمن ... یعنی طریقه این جماعت نیز داخل اویسیان اند یعنی
اویسیان لازم نیست که از روحانیت حضرت رسالت صلی الله تعالی
علیه و آله و سلم تربیت یابند بلکه هر کس ولی از کمل از روحانیت

اولیا تربیت یابد و پیر از اول خوانند خواه آن ولی در قید حیات باشد
و خواه نباشد والله اعلم الخ بدانکه اوتاد که حق سبحانه بایشان حفظ
عالم میکند چهار اند و ایشان را ... و ایشان را اختصاص بحق سبحانه
ابدال — زیاده است از ابدال و امامان که دو شخص اند یکی بر جانب راست
قطب و دیگر بر جانب چپ ... بملک و دیگر بملکوت ایشان را
اختصاص بحق سبحانه بیش است از اختصاص باوتاد و قطب
را اختصاص ... بیش است و ابدال در ... اطلاق نمو
... لفظ قطبیت و تارة اطلاق میکنند بر جمعی که تبدیل کرده
اند صفات ذمیمه الخ ... ایشان منحصر نیست و تارة اطلاق میکنند
بر عدد معین و بر تقدیر اطلاق بر عدد معین بعضی بر چهل شخص اطلاق
میکنند که ایشان را اشتراک در صفت مخصوص ... و بعضی میگویند
عدد ایشان هفت است و آنانکه عدد ایشان را هفت گفته اند
بعضی بر ... اوتاد و ابدال خارج اند و بعضی میگویند که اوتاد از
جمله ابدال اند ... از ابدال ... قطب اند

قطب است

قطب است و این هفت تن را که ابدال گویند بنا بر آن است
که چون یکی از ایشان بمیرد دیگری که ... مرتبه ... فروتر بود
بجای وی نشیند و حفظ مرتبه ... کنند و تکمیل سبعه و حفظ مرتبه فائته
بیکی از اربعین شود و تکمیل اربعین بیکی از ... و تکمیل ثلثمایه
بیکی از عامه مومنان و بعضی میگویند که تسمیه ایشان بابدال از آن جهة است
که حق سبحانه ایشان را قوتی داده که چون خواهند بجائی روند و غایب
باشند ... که صورت ایشان ... شخصی مثالی بر صورت خود
در آن موضع بگذارند بدل خود ... که بدل ایشان ... شخصی مثالی
... ایشان ... ابدال ... و بسیاری از اولیا چنین
باشند القول فی الفرق بین المعجزة والکرامة والاستدراج و فی
تفسیر الکبیر الخ امام فخر الدین رازی ... تفسیر کبیر آورده که چون از شخصی
خرق عادتی ظاهر گردد خالی نیست که یا آن خرق عادة دعوی همراه است

یا فی نوع اول که با وی دعوی همراه است آنی دعوی یا دعوی الوهیت یا نبوت
یا ولایت یا دعوی سحر یعنی شعبده دیو قسم اول آنکه با وی دعوی الوهیت
است اهل سنت و جماعت تجویز کرده اند و گویند وی را که
معارض با وی حادث نشود مکذب دعوی چنانکه خوارق
از فرعون ظاهر گشت و منقول است که از دجال نیز ظاهر خواهد
شد و سر آنکه در این قسم احتیاج به پیدا شدن معارض نیست
آنست که سابق بر این خارق عادات معارض وجود گرفته
مکذب دعوی وی است پس احتیاج به حدوث معارض
نشود و آن معارض نفس مدعی است احوال وی که جسمیه است
و مقدار و تحیز چه حق سبحانه منزه است و چون مکذب سابق
وجود گرفته مفضی به تلبیس و اشتباه نگردد و قسم دوم
که با وی دعوی نبوة همراه دو نوع است زیرا که خالی نیست که مدعی
صادق

صادق است یا کاذب اگر صادق است واجب است ظهور خارق از وی
زیرا که اثبات نبوت بی خرق عادة وجود نگیرد و این اظهار متفق است
علیه نزدیک قائلین نبوت و اگر کاذب است روا نیست که از وی خارقی
ظاهر گردد مگر آنکه با وی مکذبی حادث نشود بنا بر آنکه احوال سابق
وی دلالت نمیکند بر نفی نبوت و قسم سوم که با وی دعوی ولایت همراه است
اختلاف افتاده میان آنانی که قائل اند بکرامت اولیا که آیا ولی را
رسد دعوی کرامت یا نی و بر تقدیر که توان بود آیا بر طبق دعوی کرامت
وجود گیرد و یا نه و حق اثبات است در هر دو صورت و قسم چهارم که ادعای
سحر است نزدیک اهل سنت آنست که سحر خوارق عادات او وجود
گیرد و نزدیک معتزله آنست که وجود نگیرد و نوع ثانی که با وی دعوی
همراه نیست خالی نیست که آن شخص صالح است یا طالح اگر صا
لح است این از کرامت اولیاء است اهل سنت قائلند بکرامت و معتزله
منکر اند الا ابو الحسن بصری صاحب و ابو محمود خوارزمی و اگر طالح است آن خارق
عادات از وی استدراج بود و تسمیه وی با استدراج برای آنست

که استدراج در لغت نزدیک گردانیدن بود و این خرق عادة بواسطهٔ
غروری که لازم وی است صاحب خود را به شقاوت و اسباب شقاوه نزدیک
میگرداند شیخ محی الدین قدس سره آورده در فتوحات که آنچه معجزه نبی است
کرامت نبی تواند بود یعنی مثل آنچه از وی صادر شده مثل طلبیدن
درخت و دیگر جانب وی تواند بود که از ولی صادر گردد نزدیک جماعت مسلمانان
مگر ابو اسحق اسفرائینی که وی تجویز نکرده و من نیز تابع وی ام مگر گاهی که مقصود
ولی از آن کرامت اثبات نبوت نبی باشد که در این مقام تواند بود که از ولی
مثل معجزه نبی صادر شود اگر ابو اسحق با این احتمال متنبه میشد موافق
من میبود هم شیخ قدس سره آورده که خوارق عادات چندین نوع است
یکی آنکه بتسلیط همت بود چه اجرام عالم متاثر میشوند از همت و دیگر آنکه بحیل
طبیعیه بود و دیگر آنکه بنظم حروف و تلفظ باسماء و این خرق عادت
گاه در نظر رائی بود و گاه بحسب واقع و دیگر آنکه مختص بجناب الهی
بود که قوت بنده با آن وفا نکند لکن حق سبحانه بر وی ظاهر
میکند و آنرا

مکر داند یا از وی ظاهر میشود یا امر حق سبحانه والعلم و در این نوع
چندین قسم است بعضی از ین قسم معجزه است و بعضی
آیت و بعضی مکر است که بعضی بوید و بعضی بمنه باعث
و با بعضی تجاوز بعضی بمکر و استدراج العقول فی اثبات
الکرامة للاولیاء مراد بمکر است خرق عادت است یعنی
باطل ساختن آنچه عادة بر آن جاری شده خواه که صاحب
کرامت نبی در آن تصرف نبی دعوی خواه نبود و مثال قسم ثانی
حاضر شدن فواکه است پیش مریم علیها السلام و نگاه
داشتن اصحاب کهف است از فساد چنانکه مذکور
خواهد شد فی کتاب دلائل نبوة یعنی امام مستغفری مذکور
است که کرامت اولیا واقع است چنانکه از
قرآن و اخبار صحیح معلوم میشود و اهل سنت
و جماعت متفق اند بر نوع ثالث که کتاب دلالت میکند
این است که کلما دخل علیها زکریا المحراب یعنی هر چه گاه

کرد کریا بر ویم درآمدی در محراب یافتی جوزدنی نزدیک وی و غیر ان گفته اند
که میوه تابستانی در زمستان یافت شدی و میوه زمستانی در تابستان
و ظهور این امر نسبت بوی در کرامت ولیا آنست اگرچه مستعمل وی نبوده
وهو الشیخ الامام یعنی امام مستغفری مقتدی بوده و خطیب و حافظ
یعنی بسیاری از احادیث نبویه صلی الله علیه وآله وسلم ضبط داشته
کنیت وی ابو العباس بوده ونام وی جعفر در نسف بوده که از توابع سمر
قند است و مشهور بقرشی است و وی شیخ المفقه فقیه و فاضل و محدث
و مکثر یعنی صاحب احادیث بسیار بوده و بغایت راست گوی بوده
و صاحب فهم و معرفت و ایقان بوده و فراهم آورده جموع را یعنی تصا
نیف و تصانیف وی خوب افتاده و در ماوراء النهر در عصر وی
کسی برابر وی نبوده در تصنیف و فهم حدیث و ولادت وی در سنه
خمسین وثلثمایة بوده و وفات وی در اخر جمادی الاولی سنه
اثنین وثلثین واربعمائة بوده و قبر وی در نسف است
بر کنار

برکنار رود خانه است سمعانی برین وجه مذکور است پس
از انکه تو چشم برهم زنی الخ مذهب اینطائفه آن است که موجودات ممکن
در هر آنی معدوم میشوند و موجود میگردند پس تواند که انچه معدوم شود
از موضعی که در آن موجود شود در همان آن لکن در موضعی دیگر پس
این کرامت مبنی بر ایجاد و اعدام بود بدین گفتار سلیمان بر وی
متفرع شد استدلال الخ بوقوع کرامت از آصف بلکه
استدلال حسنت به تجویز سلیمان علیه السلام دعوی کرامت
آصف بنابر انکه قطع نظر از خصوص ماده عقلا محتمل است
که انچه به حاضر شده از آصف کرامت نبود بلکه

بر سر کوه طور مثل کلیم الله شدی در تماشای تجلی محو دیدار آمدی

چون نظام الدین بحد او رسیدی در مرتبت در نظام سلسله لولو شهوار آمدی

بسکه از فقر اتم کردی لقب فخر جهان آنکه را رحمت عالم پدیدار آمدی

جلوه در نور محمد کردی از ملک وجود ده که در شهد شهود امن نور الانوار آمدی

با تجمل پادشاهی چون سلیمان بر سریر سجده گاه جن و انس محو آمدی

در کمالات شیون و جمله اسماء صفات

آخر از فیض اتم مختار سرکار آمدی

چون سمندر مغفرت را جو شرادی بهر خلق در لباس شیخ حق الله جن خود نمودار آمدی

~~جلوه طور جمال ماه طلعتش~~ +

ذرهٔ نور تسلط طور آمد قد خود سے صاعقا + بحر انوار نوش کرده حافظ القرآن هشیار آمدی

عازم ایقان صبر و توکل چون شدی + الا ازی اتام محبت پیر حامد وار آمدی

بهر زیب سلسله قلندر و ابدال هم مطلوب + شاه ابدالان شوه تو خود سر اظهار آمدی

در کمالات شیون و جمله‌ها و صفات + آخر از فیض اتم مختار هر کار آمدی
وارث جمله شهان انتخاب آمد هنوز + در قبای خان حق زینت دربار آمدی
بر غلامان سلیمان ظل تو پاینده باد + تا امید شاه مکن لاتقنطوا وار آمدی

